

عندنا...  
سوی...  
خون...  
کند

قلم  
میلان

باب رو دانا بخیر که مردن بجلت به از زندگانی  
بهر... اگر...  
به از شریعتی از دست ترشش و...  
حکایت یکی از علما خوردن به بسیار داشت  
و گفت آنک و یکی را از بزرگان که در دین معتقد بود بگفت  
رومن از توقع دریم کشید و توفیق سوال از اهل بیت  
از نظرش بیخ آمد  
بخت روی ترش کرده پیش یار عزیزتر  
مرد که عیش بر نیز تلخ کرد آن  
حاجتی که روی تازه روکن و خندان رو  
فرو بند زکا بکشاده پیش تنی  
آورده اند که اندکی دروینده او زیادت کرد و...  
از ادرات کم داشتند پس از چند روز چون مجت

عندنا...  
سوی...  
خون...  
کند  
عندنا...  
سوی...  
خون...  
کند

مهر و بر قرار نبود گفت شش مطاعم چین الال...  
القار منقصب والقار منقصب  
ناخ افزود و آب رویم کاست...  
حکایت درویشی را دیدم که فرو رفتی پیش راه  
کسی گفت فلان نعتی دارد می قیاس اگر بر حاجت  
واقف کرده همانا که در تفاسی آن توقع نمیکند گفت  
اورانرا نم گفت منت ربحر کاتم دستش گرفت  
بمتر آن شخص در آورد یکی را دید لب فروشته  
بمتر نشسته بر کشت و سخن گفت کسی گفت شش  
چو کردی گفت عطا ک اورا بقی او بخشیدم  
میر حاجت بز دیک ترشش رو...  
که از خون بدش فرسوده کرد  
الکوی کیم دل با کسی کوی کم از رویش بنفوا آسوده کرد

عندنا...  
سوی...  
خون...  
کند  
عندنا...  
سوی...  
خون...  
کند

مهر و بر قرار بود

Copyright © King Saud University